



۲۰۱۵/۱۰/۳۱

ولی احمد نوری

باقی قایلزاده

شاعر تیره چشم روشن بین

زنده یاد «باقی قایلزاده» در سال ۱۲۹۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۱۳ میلادی در ناحیه چنداول شهر کابل به دنیا آمد و به سن ۴۲ سالگی در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی مطابق ۱۹۵۵ میلادی در عنفوان جوانی مرگ بی رحم به سراغش آمد و وی را از میان دوستان ادیب و هوادارانش شعرش ربود.

"قایل زاده" از لیسه صنایع کابل در رشته رنگ آمیزی و دیزاین قالین فراغت حاصل نمود و سپس در همانجا به

عنوان استاد زبان و ادبیات دری صنوف عالی مصروف خدمت

شد و پس از چند سالی، به تکلیف ازدیاد فشار داخلی چشم

(Glaucome) مبتلا شد و به اثر همین مریضی نعمت بینایی

محروم و دیگر چشمان او تاریک گردید. ولی دل و دماغ او بسیار

روشن تر از پار بود. دیگر احساس او قویتر و عشق او به وطن

و مردمان میهنش و سرنوشت آینده وطنش آتشین تر گردید. بعد

از نابینا شدن تا آخر عمر گوشه نشین کلبه فقیرانه اش در کابل

گردید و تمام حیات پربار خود را با کمال آزادگی و وارستگی

زندگی کرد.

"باقی قایل زاده" مرد آزاده، سرخوش، سرشار و همیشه در برابر

قیودات ناوارد جامعه افغانی در ضدیت قرار داشت. همیشه بعد

از فراغت از تدریس در جوار دکان شیر فروشی پهلوان "سرور"



تصویر مرحوم قایل زاده از شهادتنامه او از مکتب صنایع گرفته شده

که مرد معروف کابل بود و از جمله کاکه های با پرنسیپ چنداول محسوب می شد، با لباس سفید وطنی می نشست.

در حالیکه پیاله چای سبز در دست می داشت به آواز بلند حرف می زد.

"باقی قایل زاده" که دیگر همه او را "باقی جان" می گفتند مردی بود با احساس، دارای اخلاق شایسته و رفتار نکو.

باهر کی آشنا می شد تا پای مرگ او را رها نمی کرد.

"باقی قایل زاده" یک روشن فکر راستین افغانستان، یک عارف واقعی ولی یک مرد فوق العاده متواضع بود. عادات او نیز به کاکه های قدیم کابل که مردان وقت خود بودند شباهت داشت.

باقی قایل زاده از سنین جوانی دارای طبع بلند و روح شاعرانه بود و از همان آوان قدم به وادی هنر شعر گذاشت. او آنقدر عاشق و دلدادۀ شعر بود که در هر شب جمعه در خانه اش بزم شعر خوانی برشا می کرد و از دوستداران شعر و ادب با جان و دل پذیرایی می نمود. اشعارش همیشه پر سوز و گداز بود که دوستانش از شنیدن آن به وجد می آمدند.

"باقی قایل زاده" با شاعران بزرگ همعصر خود همچون "سرور جویا"، "سید اسمعیل بلخی"، "غلام سرور دهقان"، "علی محمد رونق"، "استاد نوید"، "میر غلام حضرت شایق جمال"، "امین ترابی"، "یوسف آئینه"، "ملنگ جان"، "مسرور نجیمی" و سائر شعرای آن زمان و نیز استادان هنر موسیقی کشور چون "استاد محمد حسین سرآهنگ"، "استاد غلام دستگیر شیدا"، "استاد نتو" و "استاد رحیم بخش" هم صحبت و نزدیک بود و به گفته همیشه اش (انجمن سازم، قصه پردازم، محرم رازم، تا بکی آزارم) را زمزمه می کرد.

گذشته از شعر در موسیقی هم دسترس داشت و موسیقی کلاسیک را زیاد دوست داشت به همین مناسبت استاد محمد حسین "سرآهنگ" سرتاج موسیقی کلاسیک افغانستان هم از دوستداران و شیفتگان سروده های "باقی قایل زاده" بود و شب های جمعه مجالس فرهنگی و عرفانی او را با آواز ملکوتی اش چراغان می ساخت. خصوصاً وقتی اشعار و سروده های "قایل زاده" را کامپوز می کرد و می خواند.

مخصوصاً آن سروده ای که "باقی قایل زاده" به استقبال از یک غزل حضرت بیدل تحت عنوان «چنگال باز» در روز های زندانش سروده بود

نازم آن مثنی که مغز زور مندان بشکند

تف به آن دستی که دل های ضعیفان بشکند

راستی یادم نرود که این "باقی قایل زاده" بوده که لقب «سرآهنگ» را برای دوستش استاد محمد حسین به حیث تحفه شاعرانه اش انتخاب نموده بود که تا امروز زیب نام استاد است.

"باقی قایل زاده" در نقاشی هم ید طولی داشت و مدتی در لیسه صنایع نفیسه کابل استاد بود و شاگردان زیادی را تربیه و به جامعه افغانی تقدیم نموده که قابل یادآوری است.

از خصائل بزرگ "باقی قایل زاده" عشق او به افغانستان و مردم آن بود که اکثر سروده هایش افغان ها را به وحدت و اتفاق و وصل دعوت می کرد و از بی اتفاقی و فصل برحذر می ساخت، و همواره به یارانش می گفت: همیشه در چاه افتادن تقدیر ما نیست، تقصیر ماست و با این جمله در واقع کنایه را بیان می کرد ولی چه تعداد از کسان به معنی حقیقی آن پی می برد؟؟

بلی "باقی قایل زاده" با افکار وطن پرستانه و سروده های آتشین خود که برای مردم خود و برای بیچارگی و پس مانی جامعه اش می سرود در دل ها و مغز های هموطنانش برای همیشه زنده و جاویدان است. به گفته استاد استادان

سالار شعر و ادب دری افغانستان خلیل الله خلیلی بزرگ "باقی قایلزاده" همیشه زنده است و زنده خواهد بود و مرگ از او نامجوست:

مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نامجوست

نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست

"باقی قایل زاده" دیگر درد های بی درمان وطن را، نارسایی های کشورش را با چشم دل و روشنی دماغ درک می کرد و در قالب شعر روان و دلنشین خود جا داده و به گوش هموطنانش می رسانید. انتقادات او صریح و پیغامش روشن و دلنشین بود. اشعار او چون از دل پردردش بر می خواست به دل خوانندگان و شنوندگان او می نشست و همین بود که شهرت او به زودی به عنوان شاعر نابینای افغان از سطح شهر کابل به سراسر مملکت راه پیمود، حتی ممالک همجوار افغانستان را فراگرفت.

ببینید به شعر آتی تحت عنوان (شیپور یگانگی) مردم را به چه دعوت می کند:

شیپور یگانگی

هم میهنان صدای مؤدت عیان کشید / چون مرغ حق ز شاخ محبت فغان کشید
این پنبه ها که شب بنماید ستاده نام / روزی تکان، ز گوش کر آسمان کشید
پیران مرز و بوم و جوانان شهر و ده / ضد نفاق و تفرقه، تیر و کمان کشید
در منزل شرافت و وحدت شویید جمع / با دست باهمی همه، دشمنان کشید
گر اختلاف مذهب و قومی و مسلکی / دارید، بهر حفظ دیانت ز جان کشید
خواهید اگر سعادت دایم، عرایضی / دارم، به شرط آنکه به طبع روان کشید
بوبرک و عمرست هم عثمان و هم علی / سرمشق زندگی، روش آن کسان کشید
وقتِ خلافت آن سرور سردار مردمان / گفتند امتیاز نژاد، از میان کشید
پشتون و تاجک و قزل و ازبک و مُغل / این اسم ها ز دفتر ملی، روان کشید
فقط به نام ملت "افغان ستان" همه / آئید جمع و مطلب خود شادمان کشید
تا در زمین سینه نکارید، تخم مهر / ناممکن است، خوشه آمل تان کشید
گر معدن طلا و مس و نقره وا نشد / سنگ ذغال بیشتر از لای کان کشید
بر کشت کوکنار و حشیش آتش افکنید / همت کنید و مزرعه زعفران کشید
دریای "گلبهار" کف آلود می رود / بندی زنید و جانب دشت و دمان کشید
گر چشمه سار نفت عبث مانده در زمین / از گنجد و زغر، به تلافی آن کشید
آخر زمین که بسی زیاد است در وطن / ماشین چو نیست، بیل و کلند و ودان کشید
از انقلاب خون بگریزید، دوستان / بر انقلاب فکر، همه تیغ زبان کشید

گوئید نقص های حقیقی مملکت
 آنانکه دل به دولت بیگانه بسته اند
 هرکشوری که چشم طمع دوخته به ما
 تا کی چو خونِ مرده نشینید، بین رگ
 ای اغنیا شما گر ازین خاک و ملت اید
 آخر تفقدی، به یتیم و غریب و عور
 ای عالمان ز باب سیاست روید دور
 ای حاکمان کمی به وظائف شوید گرم
 مجنون عشق لیلی گُھسار کشورم
 مردانه وار، معنی لفظ از بیان کشید
 غیرت کنید و هستی شان از جهان کشید
 خیزید! چشم شان ز قفا با سنان کشید
 پای زیند و سر ز عروقِ نھان کشید
 دستی به جیب برده و مثنی قران کشید
 "حاتم" شوید و بارِ غم ناتوان کشید
 این غسل حیض نیست که فصل و گمان کشید
 دل سرد گشته خلق، مبادا زیان کشید
 یاران مرا به جلگه دیوانگان کشید

"باقی" بدون ریب وفادار میهن است

او را برای تجربه و امتحان کشید

جوانان روشنفکر و آنانی که عین درد ها را داشتند به این مرد روشن ضمیر روی می آوردند و در منزل وی چه در چنداول و چه در کارته ۴ که بعد ها محل سکونت وی بود، جمع می شدند و اشعار آتشین و انتقادی وی را از زبان خود او می شنیدند و از تراوشات ادبی، مباحث علمی، اجتماعی و سیاسی وی مستفیض می شدند. حتی تعدادی از جوانان افغان که در دام پروپاگند های کمونیست های ایرانی (حزب توده) و افغان های نوکر اتحاد به اصطلاح جماهیر شوروی هم، به این شاعر درد ها و روشن بین نزدیک شدند و خواستند او را هم در جمع با اصطلاح انقلابیون جلب و جذب کنند ولی به این مرام پلید خود نرسیدند و "باقی قایل زاده" انقلاب آتش و خون را رد نمود، و به ایشان گفت که او به انقلاب خون باور ندارد و صرف مردم را به انقلاب اندیشه فرا می خواند:

از انقلاب خون بگریزید، دوستان
 گوئید نقص های حقیقی مملکت
 آنانکه دل به دولت بیگانه بسته اند
 بر انقلاب فکر، همه تیغ زبان کشید
 مردانه وار، معنی لفظ از بیان کشید
 غیرت کنید و هستی شان از جهان کشید

روحش شاد و روانش آزاد باد.

آتش سوزان (۱)

هنوز زمزمه بلبلِ چمن باقیست
 هنوز نغمه قمری به نارون باقیست

این شعر زیبایی قایلزاده با تشکر از وبسایت (وطندار) گرفته شده است^۱

هنوز رقص غزالان بزیر پرتو ماه
مشو ز واقعه گرگ و یوسف افسرده
هنوز آتش سوزان شوق دل گرم است
مکن خراب که در نزد صاحبان نظر
به دشت و دامنه و قله و دمن باقیست
هنوز بوی امیدی به پیرهن باقیست
هنوز سینه ما بهر سوختن باقیست
هنوز طعنه به محمود بت شکن باقیست

خמוש نیستم اما کسی نمی شنود

وگر نه ناله بجا مانده و سخن باقیست

